

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در برهان اول در اقتضای نهی فساد فعل بود. حاصل این برهان چنین بود که نهی از فعل کاشف از مفسده بودن آن منهی عنه است و چون منهی عنه بودن کشف از ثبوت مفسده دارد این مفسده با مصلحت هم قابل جمع نیست؛ به دلیل اینکه اجتماع مفسده و مصلحت در امر واحد ممکن نیست بنابراین کشف از عدم الامر می‌کند. چون نهی به این تعلق گرفته است پس نمی‌تواند دیگر امر به آن تعلق بگیرد پس یکشف از اینکه این عمل مأمور به مولی نیست، وقتی نبود بنابراین مسقط امر نیست و فعل باطل خواهد بود. یعنی امر همچنان به حال خود باقی است البته اگر امری باشد، اگر تکلیفی به ذمه مکلف آمده است این تکلیف همچنان به حال خود باقی است و وجوب اعاده و قضا دارد.

استاد شهید رضوان الله تعالی علیه این برهان را برای اثبات فساد متعلق کافی نمی‌داند؛ بلکه فقط در یک فرض از فروض نواهی و اقسام نهی که ما قبلاً بیان کردیم می‌تواند دلالت بر فساد کند در آن فرض اول است؛ در آنجایی که نهی از فعل کاشف از آن باشد که خود آن فعل مفسده است یعنی مفسده یا مصلحت در خود متعلق باشد نه در اثر مترتب بر متعلق، مفسده و مصلحت اثر نباشد.

گفتیم مثلاً در شرب خمر مفسده در اثری است که بر آن بار می‌شود و خود شرب خمر به عنوان شرب خمر مفسده نیست. اما در مثل شرک خود این شرک بالله یک فساد و مفسده است یعنی مفسده در خود متعلق وجود دارد. به عبارتی وقتی می‌گوید لا تشرک بالله، نهی به خود عنوان شرک خورده و خود عنوان شرک مفسده است؛ این قسم اول نواهی. قسم اول نواهی که ما بیان کردیم این بود که مفسده در خود آن متعلق نهی باشد. اگر این ما قسم اول نهی را در نظر بگیریم این برهان درست است؛ یعنی چون شیء واحد نمی‌تواند هم خود مفسده و هم مصلحت باشد، اما می‌تواند یک اثر فساد و یک اثر صلاحی داشته باشد؛ یعنی دو اثر متضاد داشته باشد و به لحاظ یک اثرش مصلحت باشد به لحاظ یک اثر دیگرش مفسده باشد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»^۱ یعنی می‌شود شیء واحد دو اثر داشته باشد و به لحاظ یک اثر ذو مفسده و به لحاظ یک اثرش ذو مصلحت باشد این اشکالی ندارد. اما اینکه یک چیز هم مفسده و هم مصلحت داشته باشد قابل جمع با همدیگر نیست. لذا اگر آن قسم اول نهی را بخواهیم

۱. بقرة: ۲۱۹ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَمَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

در نظر بگیریم این نهی می‌تواند فساد را اثبات کند، اگر نهی ما از قبیل آن قسم اول نواهی باشد، نهی از قبیل لا تشرک بله این کشف از فساد آن عمل شرکی می‌کند، هرچه می‌خواهد باشد. اما نهی از قبیل لا تشرک الخمر یا امثال این‌ها فی نفسه کاشف از بطلان و فساد نیست، مگر اینکه وجه دیگری داشته باشد. این وجه برای اثبات فساد کفایت نمی‌کند، چون اشکالی ندارد؛ منعی وجود ندارد که شیئی دو اثر داشته باشد و به لحاظ یک اثرش ذو مفسده و به لحاظ اثر دیگرش ذو مصلحت باشد؛ اجتماع این دو در یکجا ممکن است اما اینکه خود شیء هم مصلحت داشته باشد خود همان هم مفسده داشته باشد این است که ممکن نیست؛ و لذا اگر نهی ما از قبیل قسم اول نواهی بیان شده باشد این برهان جاری است ولی سایر اقسام که نهی به لحاظ مفسده مترتب بر آن است یا به لحاظ مفسده مترتب بر عنوان آخر اصلاً نهی وارد شده است، اگر چنین باشد این برهان دیگر برای اثبات اقتضای نهی نسبت به فساد کاربرد ندارد.

اگر کسی نمازی خواند که این نماز مصداق شرک بود این اقتضای فساد می‌کند و دیگر راهی برای صحت چنین نمازی وجود ندارد. اگر کسی نماز شرکی خواند، نمازی که مصداق شرک بود، این نمازی که مصداق شرک است نمی‌تواند دیگر مصداق عبادت باشد. شرک است، وقتی لا تشرک بالله می‌گوید چنین می‌شود و لذا اگر ریا عمل را مصداق شرک می‌کند یا عرض شود که صلاة لقصد تشریح است، نمازی که کسی بخواند اما در این نماز چیزی از پیش خودش اضافه کند که تشریح می‌شود این نماز شرک می‌شود، نمازی که چیزی اضافه کند و بگوید این هم اضافه من؛ خودش را جای خدا بگذارد و بخواهد کاری را که خدا می‌کند را بکند چنین است. خلاصه اگر مصداق شرک شد مبطل خواهد بود.

این بستگی به شکل برهان دارد، این برهانی که ما می‌آوریم گاهی برهانی است که از ناحیه قصور ذاتی اثبات فساد می‌کند و گاهی برهان برهانی است که از ناحیه قصور ذاتی اثبات فساد نمی‌کند. ما گفتیم این برهانی که برهان اول است این برهان اثبات قصور ذاتی فعل می‌کند و لذا چون قصور ذاتی فعل را اثبات می‌کند، قصور ذاتی از اینکه بتواند مصداق مقرب باشد، مصداق عبادت باشد یا مصداق مأمور به کلاً باشد چه عبادت و چه غیر عبادت چنین است. گفتیم چنین برهانی اثبات می‌کند که اگر منهی عنه، اگر متعلق نهی خود محل و خود جایگاه مفسده بود، معنی این است که بگویم خود این شیء ذاتاً قاصر است از اینکه یوتی به امر خدا، یا امتثال لامر الله چون اصلاً نمی‌شود امری به این تعلق بگیرد، یعنی دیگر این امر (این شیء) قابلیت تعلق امر از سوی خدا را ندارد. «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً»^۲. «هَلْ يَسْتَطِيعُ» گفته شده منتها «يَسْتَطِيعُ» در

۲. مانده: ۱۱۲ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

اینجا مجاز است؛ مراد این است که هل ممکن، این کار فی نفسه ممکن است یا خیر؟ اگر در خود آن شیء قابلیت وجود ندارد این قصور از فاعل نیست بلکه قصور از قابل است. اینجا قصور ذاتی خود فعل است که چنین فعلی چون قصور ذاتی دارد لا ممکن آن یؤتی به امتثالاً للامر، یا بگوید لا ممکن ان يتعلق به الامر، اصلاً تعلق امر به آن ممکن نیست، این معنی قصور ذاتی است. لذا گفتیم نتیجه این برهان اول قصور ذاتی است. خب این از اشکالی که استاد شهد فرموده است، اشکال هم اشکال درستی است یعنی اشکال، اشکال فی محله است که اگر ما بخواهیم با این برهان اثبات فساد کنیم فقط می‌تواند این برهان آن نوع اول از نهی را موجب فساد بداند و در سایر اقسام نواهی این برهان جریان نخواهد داشت. این از برهان اول.

برهان دوم: برهان دوم هم از دو مقدمه تشکیل می‌شود:

مقدمه اول: اینکه فرض می‌کنیم که نهی ما نهی کاشف از عدم مصلحت در متعلق خود نهی نیست، این نهی آن چنان نهی نیست که کاشف از آن باشد که مفسده در خود متعلق است نه اینکه مفسده چنین نهی می‌تواند ناشی از مفسده در اثری که بر متعلق بار می‌شود وجود داشته باشد. بنابراین دیگر این برهان مثل برهان اول چنین نیست که بگوییم چون نهی کاشف از مفسده بودن متعلق است پس این قابل جمع با مصلحت بودن یا ملاک امر نیست پس ملاک امر هم منتفی است پس مسقط است. دیگر آن حرف را نمی‌توانیم بزنیم؛ این مقدمه اول. مقدمه اول این است که ما فرض می‌کنیم که متعلق نهی متعلق است؛ آن فعلی یا آن عنوانی که نهی به آن تعلق گرفته است یک متعلق است یا عنوانی است که مفسده بر اثر مترتب بر آن بار می‌شود نه اینکه خود آن متعلق منشأ مفسده باشد یا متعلق مفسده باشد.

مقدمه دوم: این است که درست است که بنا بر مقدمه اول فرض ما این شد که مفسده بر ذات عنوان متعلق نهی بار نمی‌شود بلکه مفسده بر اثر آن عنوان متعلق نهی بار می‌شود اما به هر حال تا این مفسده غالب بر مصلحت مترتب بر فعل نباشد نهی تعلق نمی‌گیرد، چون نهی هم نهی بالفعل است. نهی است که ما فرض می‌کنیم الآن نهی و زجر بالفعل از این امر است. این زجر بالفعل و نهی بالفعل نمی‌تواند نهی بالفعل باشد مگر آنکه مفسده‌ای که مترتب بر عنوان متعلق می‌شود غلبه بر مصلحت کرده باشد، باید غلبه بر مصلحت داشته باشد والا اگر غلبه نداشته باشد این نهی بی ملاک می‌شود یا بدتر اگر مغلوب مصلحت باشد نهی بی ملاک است. نهی چه وقتی ملاک و مقتضی صدور دارد؟ وقتی اقتضا برای چنین نهی وجود دارد که ملاک این نهی غلبه بر آن ملاک امری کند که به این فعل تعلق گرفته است. غلبه کند یعنی مفسده‌ای که مترتب بر این عنوان می‌شود این مفسده باید غالب بر مصلحت مترتبه این عنوان شود. این هم مقدمه دوم.

با توجه به این دو مقدمه بنابراین گفته می‌شود از آنجا که نهی متعلق به این عنوان کاشف از غلبه مفسده مترتبه بر این عنوان است و غلبه مفسده به معنای این است که دیگر مصلحتی وجود ندارد که مقتضای امر باشد، پس امر ساقط خواهد بود پس این فعل مأمور به نیست. وقتی مأمور به نبود دیگر مسقط امر هم نخواهد بود، متعلق امر نیست پس مسقط نخواهد بود. اتیان به مأمور به مسقط امر است نه اتیان بشیء آخر غیر مأمور به. در چنین فردی که ما فرض کردیم که اثر مترتب بر این عنوان منهی عنه مفسده غالبی دارد که بر مصلحت مترتبه بر این فعل غلبه می‌کند معنی غلبه این است که پس آن امر دیگر ملاک ندارد، امر اگر ملاک نداشته باشد یعنی دیگر امر به این عنوان تعلق نگرفته است. وقتی امر تعلق نگرفته است پس اتیان به این عمل لیس امتثالا بالمأمور به؛ مطابقت با امر ندارد. پس موجب فساد خواهد شد. این تقریب دوم اقتضای نهی نسبت به فساد متعلق نهی است.

نتایجی که بر این برهان بار می‌شود؛ یعنی اگر ما این برهان را بپذیریم بر برهان چند نتیجه بار می‌شود.

اولاً نتیجه‌ای که بار می‌شود این است که این برهان بر قسم چهارم از نواهی جاری نیست و در آنجا نمی‌تواند اثبات بطلان کند. قسم چهارم آنجایی بود که گفتیم مصلحت یا بگوئید ملاک در اصل جعل می‌شود، حالا یا مصلحت یا مفسده. البته چون اینجا می‌خواهیم بگوئیم مصلحت در جعل است باید مصلحت بگوئیم. مصلحت در اصل جعل است آنجایی بود که گفتیم قسم چهارم است؛ یعنی مصلحت در خود جعل نهی است. در خود نهی نه در متعلق نهی؛ در خود نهی مصلحتی است. نهی کشف از وجود مفسده و ملاک در متعلق نمی‌کند؛ به لحاظ وجود مفسده در متعلق نیست بلکه در خود این نهی مصلحت وجود دارد. این قسم چهارم بود.

گفتیم مصلحت نهی مصلحت در جعل باشد نه به لحاظ مفسده در متعلق نه به لحاظ ملاک در متعلق. اگر نهی چنین نهی بود دیگر وجود مصلحت در متعلق نهی نیست بلکه در خود نهی است. این مصلحتی که در خود نهی هست این با مصلحت در متعلق نهی معارض نیست.

ما گفتیم در این برهان نهی که به فعل خورده است کاشف از یک مفسده غالب بر مصلحت است و چون غالب بر مصلحت است دیگر مصلحت کارآمدی ندارد، پس امر دیگر وجود ندارد، این فرض چهارم یعنی در این نهی قسم چهارم مصلحت در خود جعل نهی بود پس کشف از وجود یک مفسده در متعلق نمی‌کند پس منافاتی ندارد که مصلحت در متعلق نهی باشد. خب اگر مصلحت در متعلق نهی هست با اینکه مصلحت بر جعل نهی هم وجود دارد، این با صحت عمل منافات ندارد؛ یعنی ممکن است مولی به لحاظ مصلحت در جعل

نهی از یک عبادت کند اما اگر برای ما اثبات شد که این مصلحت در جعل، اگر مثلاً در بعضی از موارد یا بعضی از موارد تقیه نهی از یک عمل بر اساس مصلحت در جعل است خب اگر اینجا آن شخص عمل را اتیان کرد باید قائل به صحت شویم باینکه متعلق نهی است. منتها چون نهی مصلحت در جعلی است دیگر چنین نهی کشف از بطلان عمل، از سقوط امر و عدم الامر نمی‌کند، کشف از انتفای ملاک امر نمی‌کند بلکه ملاک امر می‌تواند سر جای خود باقی بماند. ملاک امر هست، خود امر هم هست اذآتی به این فعل بقصد الامر فعل صحیح است و لذا این برهان در این نوع از نواهی کارایی ندارد. این نتیجه اول بود.

یعنی نهی به فعل خورده است، امر هم به فعل خورده است و تنافی وجود ندارد زیرا این امر به لحاظ مصلحت در جعل است یعنی خود اینکه بگوید نکن مصلحت دارد نه اینکه عدم عمل یا نکردن کار مصلحت داشته باشد، خود اینکه بگوید انجام نده، اینکه مصلحت در خود این نهی وجود داشته باشد منافات ندارد باینکه در خود آن فعل هم مصلحت وجود داشته باشد. یعنی ملاک امر در آن فعل وجود داشته باشد. خب اگر ملاک باشد یعنی خود امر هست دیگر، خب امر که باشد این شخص هم جاء بالعمل امثالاً للامر یصح منه این عمل و موجب سقوط امر می‌شود.

ملاک هم هست و ملاک فعل وجود دارد. چون ملاک هست پس امرش هم هست؛ این ملاک منافات با این ملاک نهی ندارد، وقتی نهی منشأ فساد می‌شود که ملاک نهی غالب بر ملاک آن امر شود و ملاک امر را از بین ببرد. ملاک امر را که از بین ببرد امر دیگر وجود ندارد، اگر این عمل را انجام بدهد این عمل مأمور به نخواهد بود اما اگر گفتیم مصلحت در خود جعل نهی است اینجا نهی می‌تواند مصلحت داشته باشد بدون اینکه منافات داشته باشد با مصلحتی که در متعلق نهی است، آن هم می‌تواند مصلحت داشته باشد.

اگر به عنوان امر مولوی باشد این معنا را می‌دهد که در خود آن عمل مصلحت و ملاک وجود دارد؛ یعنی چه مولویت؟ آخر این مولویت باید باشد دیگر. اگر گفتید مولویت دارد، مولویت که با عدم المولویة ثابت نمی‌شود، یعنی با یک امر غیر مولوی بگوید که مولی است اما این نمی‌شود. البته اگر گفتید مصلحت در جعل است این حرف ما هم می‌آید و تمام شد. اگر شما مصلحت را در جعل قراردادید این اشکالی که ما گفتیم و این نتیجه‌ای که گفتیم بار می‌شود؛ اما شما می‌خواهید کاری کنید که بگویید این مولویت چون هست پس نباید آن عمل را انجام دهد باید نهی مولی را امثال کند اگر این چنین است معلوم می‌شود در اتیان به آن عمل مفسده وجود دارد.

اگر هم این است که مصلحت در صرف نهی است این منافات ندارد باینکه در خود آن عمل مصلحت وجود داشته باشد و مصلحت همراهش باشد.

یک وقت می‌گویید مصلحت در خود نهی است به این معنا که پس در متعلقش ملاکی وجود ندارد یعنی نهی از باب ملاک نهی در متعلق نیست بلکه ملاک در خود نهی است. اگر این است پس منافات ندارد که در متعلق ملاک امر وجود داشته باشد. اگر می‌گویید که نخیر این ملاک در خود نهی است فی نفسه و هیچ کاری به متعلق ندارد، اگر چنین است با وجود ملاک در متعلق نهی منافات ندارد. پس یصح منه العبد اتیان آن متعلق نهی.

این اولین نتیجه‌ای است که بر این برهان بار می‌شود. خلاصه‌اش این شد که این برهان نمی‌تواند در قسم رابع از اقسام نواهی که بیان کردیم اثبات فساد متعلق کند که مصلحت در جعل بود.

نتیجه دوم: اینکه اگر چنین عملی، در چیزی که مثلاً مصلحت در خود نهی باشد بخواهد باطل شود. - در این نهی که ما گفتیم - اگر بخواهد عمل باطل شود بطلان عمل باید ناشی از عدم قدرت مکلف بر اتیان فعل به قصد القربة باشد، یعنی ناشی از قصور ذاتی نخواهد بود زیرا گفتیم چنین نهی ناشی از قصور ذاتی نیست. می‌تواند چنین نهی وجود داشته باشد خود آن فعل هم فی نفسه می‌تواند مقرب باشد چون می‌تواند متعلق امر باشد. فعل متعلق امر می‌تواند نهی به آن تعلق بگیرد، منتها نهی که به نحو مصلحت در جعل باشد. پس فی نفسه آن عمل امکان اتیان به قصد القربة ذاتاً وجود دارد. اگر عدم امکانی باشد این نشأت گرفته از قصور موجود در خود ذات مکلف است؛ این مکلف است که نمی‌تواند. حالا به هر فرضی که مکلف بتواند، در فرض نسیان جعل به نهی آن، اگر مکلف بتواند به هر شکلی اتیان کند این عمل را به قصد قرب، یصح منه، منافاتی ندارد. اگر بتواند چون قصور در ذات الفعل نیست، ذات الفعل قاصر از ان یؤتی به بقصد القربة نیست، ذات الفعل قاصر از اینکه ان یؤتی به امتثالا للامر نیست و می‌تواند امتثال امر باشد. قصور ناشی از ذات الفعل نیست؛ اگر قصوری در کار باشد این قصور ناشی از خود مکلف است که مکلف نمی‌تواند لا یتاتی، لایتمشی منه قصد القربة در یک چنین موردی.

یعنی اگر فرض کردیم که چنین نهی که صادر شده، هرچقدر متوجه این نهی می‌شود نمی‌تواند قصد قربت کند، تقصیر خودش است، قصور قصور خودش است؛ به محض اینکه متوجه به نهی مولی می‌شود می‌بیند که نمی‌تواند قصد قربت به این فعل کند. اینجا این نمی‌تواند نشأت گرفته از چیست؟ این نمی‌تواند مکلف است نه نمی‌تواندی که خود از فعل نشأت گرفته شده باشد، خود فعل ممکن ان یتقرب به الی الله.

نتیجه سومی که بر این برهان بار می‌شود این است که این برهان در عبادات جاری می‌شود و در معاملات جاری نمی‌شود زیرا در معاملات اصلاً قصد قربت شرط نیست. بنابراین اگر این برهان را بپذیریم یعنی بگوییم

که چون نهی کاشف از مفسده غالب است، مفسده غالب با مصلحت در فعل مأمور به جمع نمی‌شود، چون جمع نمی‌شود به این معنا که کشف از سقوط مصلحت یا عدم المصلحت در فعل می‌کند پس امر نیست. مثلاً امر اینجا در چنین موردی صرف غلبه مفسده بر فعل امر، قصد امتثال امر از آن متمشی نخواهد بود. البته اگر عبادت باشد چون بیشتر در عبادت قصد الامر، اما اگر فعل عبادی نیست خب آتی به. به هر حال وقتی آتی به است پس مأمور به حاصل می‌شود. پارچه‌ای نجس بوده و در آب افتاده است؛ به هر حال طاهر شده است. آب کری هم بوده و ازاله نجاست هم شده و تمام شده است قصد قربت هم نبوده و به هر حال طاهر می‌شود. اگر این عملی که نهی به آن تعلق گرفته است عمل عبادی نباشد بهرغم اینکه مفسده نهی غالب است و بر مصلحت امر می‌چربد، معذالک در چنین جایی امر ساقط می‌شود؛ البته اگر امری با انجام فعل این فعل منهی عنه باشد. زیرا در چنین موردی آنچه موجب سقوط امر می‌شود ذات الفعل است نه ذات الفعل به قصد القرية و قصد قربت متمشی نیست. قصد قربت ممکن نیست چون مفسده غالب بر مصلحت است، اما اتیان الفعل خود آن اتیان الفعل محقق غرض مولی است؛ هر غرضی می‌خواهد داشته باشد. وقتی غرض مولی محقق شد امر ساقط خواهد شد.

نتیجه چهارم: این است که اگر این برهان صحیح باشد، بنابراین اگر بخواهیم برای اثبات فساد به وسیله نهی تمسک کنیم، نهی به وجود واقعی اش مانع از صحت فعل خواهد شد نه به وجود علمی اش؛ زیرا این نهی کشف از غلبه مفسده می‌کند و غلبه مفسده امری واقعی است؛ یعنی غلبه این مفسده در واقع بر مصلحت امر است. چون چنین است که غلبه مفسده در واقع مانع از صحت این عبادت یا صحت این عمل است لذا حتی اگر علم هم نداشته باشد مثلاً فرض کنید به تعلق نهی باشد بعد معلوم شود که نهی به این فعل تعلق گرفته بوده است اینجا باید اعاده کند. نهی با وجود واقعی اش موجب فساد می‌شود و لو اینکه در زمانی که این عمل را انجام می‌داده، چون علم به نهی نداشت. فرض کنید اگر مثلاً در لباس غصبی نماز خواند (فرض می‌کنیم) اگر ما معتقد شویم که نهی که به غصب خورده مشروط به علم نیست بلکه خود به غصب بماهو غصب نهی خورده است یعنی نهی به وجود واقعی اش اینجا مانع از صحت عبادت می‌شود. اگر چنین گفتیم؛ لذا اگر کسی در یک لباس غصبی نماز خواند قصد قربت هم متمشی بوده یا اگر در مکان غصبی قصد قربت هم کرده، چون نمی‌دانسته غصبی است و منهی عنه. اینجا باید قائل شویم به بطلان این عمل؛ زیرا غصبی است و غصب بماهو غصب در واقع منافات با قصد قربت دارد نه غصب معلوم الغصبیة. البته این فتوا چنین نیست، فتوا برخلاف این است و ما فقط فرض می‌کنیم.

بنابراین این قسم یا این نوع از استدلال، این برهان از براهین اقتضای فساد در نهی در آنجایی که یکی از نتایجش این است که نهی با وجود واقعی‌اش مانع از صحت فعل خواهد شد لذا حتی اگر عن جهل بالنهی و عن جهل بالحرمة این عمل را انجام دهد معذالک مبطل خواهد بود. این چهار اثر یا چهار نتیجه است که بر این نوع از استدلال مترتب می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم